

# زن

## در قصه‌های قرآن\*

از: عبدالکریم خطیب  
 مترجم: سید ابوالقاسم ژرفا



نگاه نخست:

دودست، یکی راست و دیگری چپ. به همین قیاس، در قصه‌های قرآن، زن به مثابه یک عنصر اصیل چهره می‌نماید و نقش خویش را به عنوان یک انسان و زن، همزمان، ایفا می‌کند. بدین رو، در دایره این قصه‌ها، او را در هر تلاش انسانی که با انسانیت و زن بودنش سازگار باشد، حاضر می‌یابیم.

در این قصه‌ها، زن انسانی است خردمند و رشد یافته که امور را به ترازوی اندیشه می‌سنجد و خوب و بد را به دل آگاهی درمی‌یابد. در کنار این اندیشه و دل آگاهی، از اراده‌ای سرسختانه نیز بهره دارد که با آن مرزها را می‌شکند و بندها را می‌گسلد تا خواست خویش را چنان که باید، تحقق بخشد. بهترین نمونه این چهره، زن فرعون است که فریفته جلوه‌های فرعون و مقهور قدرت شیطانی نمی‌شود. او که از هدایت موسی علیه السلام بهره گرفته و قلبش بدان آرام یافته است، از قلمرو نفوذ فرعون می‌رهد و دام همه سوگستر اقتدار او را از هم می‌درد. بدین سان،

پژوهش در قصه‌های قرآن عزیز، از دیرباز دلخواه دانشوران و خردمندان بوده است، بویژه که این شاخه از دانش قرآنی، برای اهل ذوق جاذبه‌هایی خاص نیز دارد. و شاید یکی از دلایل اختلاف نظر بسیار در این زمینه، گوناگونی ذوق‌ها و برداشت‌های همین اهل ذوق باشد. این اشاره را آوردیم تا هم خواننده‌گان صائب نظر را به هم قدمی و هم قلمی در این موضوع سترگ فراخوانیم و هم تأکید ورزیم که این تنها، نمونه‌ای است از برداشت‌هایی در این باب، و محتمل خطا و صواب!

□ نظری تطبیقی به حضور زن در قصه‌های قرآن

در میدان زندگی، زن جایگاهی همانند مرد دارد و قلمرو مسؤولیت‌هایش نیز با او یکسان است، مگر در آن جا که اختلاف آن دو از لحاظ آفرینش سبب تفاوت استعدادهاشان گردد. زن و مرد، هریک، مصراع‌ی از بیت آفرینش‌اند و در همان حال که برابرنند، نابرابرنند؛ همچون

در جستجوی زوج خود است و با لطف و محبت در پیچه های دلش را به سوی او می گشاید، گاه بی آن که حیا و کبریای خود را فراموش کند.

قرآن عزیز رفتار دختر شعیب<sup>۴</sup> علیه السلام با موسی را چنین ترسیم می کند: «یکی از آن دو که بر حیا راه می سپرد، نزد او آمد و گفت: " پدرم تو را می خواند تا مزد آب دادنت را بدهد؛ ...<sup>۵</sup> این گونه راه سپردن نزد موسی، حکایت از آن دارد که اگر شوق ازدواج در سرت هست، من همسری صالح برای توأم.

و به راستی، این گام برداشتن چه زیبا ترسیم شده است: «راه سپردن بر حیا». بنگرید که قرآن چه شگفتمندانه این صحنه را بازمی آفریند؛ حیا را گستره ای می شمارد که آن دختر روی آن گام برمی دارد. او نه بر زمین که بر حیا گام می زند و قدم هایش با موسیقی آزر موزون می گردد. آن گاه که به پدرش می رسد نیز روا نمی دارد که این ماجرا بدون حضور وی ادامه یابد، بلکه نقش خویش را در آن ایفا می کند و دیدگاهش را بروز می دهد و گفتگو با پدرش را به گونه ای آغاز می کند که به ارتباط و نزدیکی موسی با پدرش و خود بیانجامد: «گفت: " ای پدر! او را به خدمت بگیر، که وی بهترین مرد نیرومند امین است که به خدمت گرفته ای. »<sup>۶</sup> این تدبیر پر لطافت و بخردانه ثمر می بخشد و پیرمرد به شتاب درخواست او را می پذیرد، زیرا تقاضای قلبی اش را درمی یابد.



در سوی دیگر، چهره زنی را می نگریم که عشق و هوس بر او سخت چیره می شود و به همراه خویش می کشاند، به گونه ای که وی در این راه همه عاطفه و مهر و هوش و زیرکی خویش را به کار می گیرد. در قصه همسر عزیز و یوسف علیه السلام، جلوه های عشق بشری- که دمامد در زندگی شاهد آنیم- رخ می نمایند و از ناتوانی انسان، به طور مطلق، در این کشاکش هوس گستر حکایت می کنند.



وی الگوی آزاداندیشی و حق جویی می گردد و قرآن به او مثل می زند: «و خدا برای کسانی که ایمان آورده اند، زن فرعون را مثل می زند ...<sup>۱</sup>

قرآن کریم نام این زن را نمی آورد تا نشان دهد که وی نماینده جنس زن است؛ جنسی که همانند مرد شایسته برخوردار از نیروی اندیشه و اراده است، درست همسان آن مرد مؤمن رشد یافته از خاندان فرعون که به اقتدار او پشت کرد و به دین خدا گرایید: «و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان داشته بود، گفت: ...<sup>۲</sup> همچنان که مردان دیده بر حق می بندند و هر چند که چهره به چهره نور باشند، به تاریکی می گرایند، زنان نیز گاه با حق به ستیز برمی خیزند و از هدایت سر می پیچند. قرآن عزیز همسران دو پیامبر را چنین مثل می زند: «خدا برای کافران مثل، زن نوح و زن لوط را می آورد که هر دو در نکاح دو تن از بندگان صالح ما بودند و به آن دو خیانت ورزیدند ...<sup>۳</sup> این، هر دو، در خانه نبوت حضور داشتند، خانه ای که نور آسمان در آن جاری بود و فرشتگان خدا شباروز در آن آمد و شد داشتند. آنان این همه را می دیدند، اما دل خویش را بر نور می بستند و با همه وجود، در برابر همسران خود موضع می گرفتند.



□ جلوه های گوناگون حضور زن در قصه های قرآن  
در قصه های قرآن، زن به حسب طبیعت مؤنث خویش

“ای بزرگان! در کار من رأی بدهید، که تا شما فراهم نیاید کاری را فرجام نتوانم بخشید؛ گفتند: “ما قدرتمند و خداوند نبرد سختیم. کارها به دست توست. بنگر که چه فرمان می دهی؛ زن گفت: “آن گاه که پادشاهان به قریه ای درآیند، تباہش می کنند و عزیزانش را ذلیل می سازند؛ آری، چنین می کنند. من هدیه ای نزدشان می فرستم و می نگرم که قاصدان چه پاسخی باز می آورند؛”<sup>۸</sup>

و ماجرا بدان جا می انجامد که وی به هواداری سلیمان نزد او می رود، در حالی که از عقل و برهان و منطق روشن بهره گرفته است.

به همین گونه، در جای جای قصه های قرآن، از زن، گاه در اوج و گاه در حضيض، نشان می یابیم.



#### □ نقش و تاثیر زن در قصه های قرآن

اکنون سخن بر سر این است که نقش و تاثیر حضور زن در قصه های قرآن چیست. پیداست که در آثار هنری بشری، همانند داستان و نمایشنامه، زن پایه ای اصلی به شمار می رود. کمتر اثر هنری را می توان یافت که در آن، زن به عنوان عنصری فعال در جذب خواننده یا بیننده حضور نداشته باشد. و این، در گرایش طبیعی زن و مرد به یکدیگر ریشه دارد. داستان، فیلم، یا تئاتری که زن در آن حضور نداشته باشد، خشک و دل آزار و جان فرسا می نماید و مردم چندان بر آستانه آن شکیبایی نمی ورزند.

اما این کار، یعنی فریفتن دیگران برای میل به کالای خود، در ساحت قصه های قرآن راه ندارد. قصه های قرآن بر این شالوده بنا نشده اند که عواطف و احساسات و خردها را از رهگذر زیبایی و شگفتی و آراستگی به سوی خویش معطوف سازند. از همین رو، نقش زن در قصه های قرآن، برانگیختن احساسات و جذب عواطف نیست؛ بلکه زن در جایی حضور دارد که باید داشته باشد. قرآن عزیز بر این رسالت قوام یافته که انسان ها را به تهذیب و تربیت راه برد؛ و این هدف با رویه قصه گوینان بشری نمی سازد که با رنگ های شگفت و شیوه های بدیع می کوشند تا خوانندگان

دیگر جای، زنی را می بینیم که مهر مادرانه یک زن به کودک، قلب او را تسخیر می کند و احساسش را زیر فرمان می گیرد. این جلوه در قصه همسر فرعون رخ می نماید که با دیدن موسی- طفل شیرخواره ای که سپاهیان فرعون در پی کشتنش بودند- سخت برآشفته و بدانها نهیب زد: «او را نکشید!» وی برای این هشدار شجاعانه، پیشدرآمدی بس لطیف و اثرگذار آورد، که ای فرعون: «شاید او مایه شادی دل من و تو باشد!» و در پایان هم از همین مایه نفوذ بهره گرفت: «شاید که به ما سود رساند یا او را به فرزندی برگیریم!»<sup>۷</sup>



و هم در قرآن عزیز، زن را پادشاهی می یابیم صاحب حکومت و قدرت، که با دانش و حکمت و کاردانی اش به جایگاهی بلند در میان مردم خود دست یافته است، پیش از این که در این رهگذار بر حکومت و قدرت خویش تکیه کند. این تجلی از آن پادشاه سبا است که حکایت وی با سلیمان علیه السلام در قرآن آمده است. وی الگوی یک زن حکمران که در جایگاه رهبری، به رغم بسیاری از زنان، در هنگامه بحران مقهور عواطف و احساسات خود نگشت؛ بحرانی که او را سخت فراگرفته بود و حکومتش را تهدید می کرد. وی با دلیری و بیداری با این بحران رویاروی شد و خردمندان و خیرخواهان ملت خویش را به شور فراخواند و سرانجام رأی روشن و کارگشا را به کار بست: «زن گفت:

قصه یوسف، انگیزش و تهییج عواطف و رنگ آمیزی قصه است، بدین هدف که از جلوه های غم انگیز عرضه شده در آغاز قصه - به چاه افکندن یوسف و اندوه بیکران یعقوب و ... - بکاهد و در هنگامه ای مناسب غبار غم و آزرده گی را از چهره اثر بشوید. شاید ظاهر قصه هم چنین به نظر آید، اما حتی در این حال نیز حضور زن برای انجام چنین ماموریتی، بر اثر تحمیل نشده است، بلکه در همه حالات به اقتضای حال و هوای قصه و وضعیت خاص آن تحقق یافته است. بدین جهت، زن در قصه یوسف، همان قدر که رنگ شادی به اثر می بخشد، گرد ملال و اندوه نیز بدان می باشد، مثلاً در آن جا که یوسف را با حيله گری متهم می سازد و با تهدید و وعید به خویش می خواند و سرانجام او را به زندان روانه می سازد.

آری؛ در قصه های قرآن، زن در جایی حضور می یابد که نقش یا جایگاهی در رویداد مورد نظر داشته باشد، خواه نقش و جایگاهی برجسته و خواه فرعی؛ عاطفی یا غیر عاطفی؛ راه یافته یا گمراهانه. زن انسانی است که سیر جاری در قصه، بی هیچ تفاوت و تغییری، درباره او نیز جریان می یابد و همچون هر موجود انسانی با ضرورت های زندگی و عوامل اثرگذار خوب یا بد پیوند دارد. در مرحله بعد، او یک آفریده مؤنث است با عواطف و گرایش های ویژه خود و خواست های زاینده از آنها.



#### □ نام بری زن در قصه های قرآن

اینک از نام بری زنان در قصه های قرآن سخن می گوئیم. این که قرآن گاه از زنان ذی نقش در قصه هایش نام نبرده، چنان که برخی از پژوهشگران گمان کرده اند، برای احترام نهادن به رسم رایج عرب، یعنی کراهت از نام بردن زنان، نبوده است. چنین برداشت و استدلالی هرگز به صواب نزدیک نیست.

قرآن عزیز در جای هایی نام زنان را فروخته است که نام، به خودی خود، هیچ نقشی در غرض و مراد قصه نداشته است، بلکه زن، به عنوان نماینده جنس زن و به وجه

خویش را بفریبند و آنها را به هیجان آورند و از خود بی خود سازند. سبک قصه های قرآن، بی هیچ تفاوت، سبک یکپارچه این کتاب عزیز است؛ کتابی به حق فرود آمده که باطل، نه از پیش و نه از پس، در آن راه ندارد.

قرآن در فرایند قصه گویی، هر جا که از زن یاد می آورد، در پی ترسیم صحنه ای واقعی از حیات بشر است؛ صحنه ای که زن در آن سهمی بزرگ دارد. وقتی قرآن روایتی می آورد تا انسان ها را دل آگاهی و عبرت بخشد، از زن بدان هنگام یاد می کند که در آن روایت دارای جایگاهی واقعی و اصیل باشد. از این دیدگاه، زن با دیگر عناصر قصه همسنگ است؛ یعنی آن گاه که نقشی در واقعیت و حضوری در حقیقت ندارد، عنصری غریبه و بیگانه از اشخاص و اشیاء قصه به شمار می رود. به همین دلیل، بسیاری از قصه های قرآن از زن تهی اند، مانند قصه اصحاب کهف، قصه عبد صالح و موسی، و قصه ذوالقرنین. با این حال، این هر سه قصه - که یکجا در سوره کهف آمده اند - از همان زیبایی و تاثیر و نفوذی برخوردارند که قصه یوسف، این، از آن روست که قرآن از حق سرچشمه می گیرد و به حق زبان می گشاید؛ و حق ناب و پیراسته از شوائب، از هر رنگ و زیوری بی نیاز است، زیرا خود، همه، جمال است و جلال. و کدام حق ناب، همسنگ قرآن و کلمات قرآن است؟

شاید در نگاه نخست چنین به نظر رسد که نقش زن در

از زنان نام می‌برده‌اند، چنان‌که اشعار و اخبارشان بدین امر گواه است.

بسیاری از جنگاوران، نامداران، و حتی حکمرانان به نام مادران خویش خوانده می‌شده‌اند، همانند بسی از قبیله‌ها که به نام مادر، و نه پدر، شهرت داشتند. مردم عرب نسب زنان خویش را همسان مردان پاس می‌داشتند و تا نسل‌های پیاپی نام زن و مادر و نیاکان مادری‌اش را به خاطر می‌سپردند. گاه نیز برخی از عشق‌پیشگان عرب به معشوقگان خود نام آور می‌شدند، مانند جمیل بئینه<sup>۹</sup>، کثیر عزة<sup>۱۰</sup>، و قیس لیلی<sup>۱۱</sup>.

پس آنچه در قصه‌های قرآن، از زاویه نام‌بری زنان، می‌نگریم، نه به پاس داشت این رسم بوده، که اینان خود از نام بردن همسران و مادران و دخترانشان ناگزیر بودند.

#### پاورقی:

- \* ماخذ = عبدالکریم خطیب: «القصص القرآنی فی منظوقه و مفهومه»، دارالمعرفه للطباعة والنشر، بیروت-۱۹۷۵، ج ۲، ص ۱۰۵ تا ۱۱۸. با اندکی تلخیص.
۱. تحریم/۱۱.
  ۲. مؤمن/۲۸.
  ۳. تحریم/۱۰.
  ۴. برخی از پژوهشگران برآن‌اند که از لحاظ توالی زمانی، موسی و شعیب هرگز یکدیگر را ملاقات نکرده‌اند. - ژرفا.
  ۵. قصص/۲۵.
  ۶. قصص/۲۶.
  ۷. قصص/۹.
  ۸. نمل/۳۲ تا ۳۵.
  ۹. جمیل بن عبدالله بن معمر (م. ۸۲هـ)، که فریفته بئینه، دختری از قوم خود بود و اشعارش لطافتی ویژه دارد. - ژرفا.
  ۱۰. کثیر بن عبدالرحمن بن اسود (م. ۱۰۵هـ)، از مردم مدینه، که قصه‌ها دارد با عزة دختر جمیل، پاکدامنه. - ژرفا.
  ۱۱. قیس بن ملوح بن مزاحم عامری (م. ۶۸هـ)، از مردم نجد، مشهور به «مجنون». - ژرفا.

تعمیم در نظر بوده است تا بدین سان مخاطبان دریابند که آن حکم یا رویداد درباره همه زنان، و نه زنی ویژه، جریان پذیر است. اگر در چنین هنگامه‌ای، قرآن از آن زنان نام می‌برد، چنین برداشت می‌شد که آن حکم یا رویداد شامل سراسر زنان یا بیشتر آنها نیست؛ و آن‌گاه هدف و مراد کلام خلل می‌پذیرفت.

همسران فرعون و نوح و لوط و ابولهب، و پادشاه سبأ، همه، در عرصه‌هایی که قصه‌های قرآن بدانها اشاره کرده‌اند، به عنوان نماینده جنس زن ذی نقش‌اند و حمایتگر حال زنان بی‌شماری‌اند که می‌توانند در رشد یافتگی یا گمراهی همانند یکی از آن صاحبان نقش باشند.

اما آن‌گاه که زن از ویژگی و تمایزی برخوردار است، ناگزیر باید از او نام برد؛ مثلاً هرگز نمی‌توان در قصه مریم، دختر عمران، او را به عنوان یک زن، صرف نظر از ویژگی‌اش، معرفی کرد. او در میان همه زنان جهان تنها یکی است؛ یکی که خدا به خواست خاص خویش او را بدان فضل بزرگ آراست و خود و فرزندش را نشانه هدایت انسان‌ها ساخت. همین حکمت در نام‌بری مردان نیز رعایت شده است.

از سوی دیگر، این نیز پذیرفته نیست که بویژه در روزگار جاهلی، رسم رایج عرب، کراهت از نام بردن زنان، خواه همسر و خواه فرزند و خواهر، بوده باشد. بلکه، رسم چنین بوده که در محافل و شب‌نشست‌های خود